

پس از رفتن مغان، فرشته خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را برگیر و به مصر بگریز و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم، زیرا هیروودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد» 14. پس او شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد، 15 و تا مرگ هیروودیس در آنجا ماند. این واقع شد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود تحقق یابد که «پسر خود را از مصر فرا خواندم». 16 چون هیروودیس دید که مغان فریض داده‌اند، سخت برآشفته و فرستاده، همه پسران دو ساله و کمتر را که در بیت لحم و اطراف آن بودند، مطابق زمانی که از مغان تحقیق کرده بود، بکشت 17. آنگاه آنچه به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، به حقیقت



پیوست که: «18 صدایی از رامه به گوش می‌رسد، صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم. راحیل برای فرزندانش می‌گرید و تسلی نمی‌پذیرد، زیرا که دیگر نیستند».

خانواده ای با خوشحالی دور درخت کریسمس نشستند. چراغ‌ها روشن بودند سرودهای کریسمس خواندند، با هم غذا خوردند، خندیدند و داستان‌های قدیمی خانوادگی تعریف کردند. در هنگامی آن زمان آرام بخش یک خبر وحشتناک جشنه را کاملاً تغییر داد. اتفاق وحشتناکی افتاده بود. تصادفی رخ داد. و خبر رسید که یکی از خیشواند آنها فوت کرده بود. متن خطبه این یکشنبه دقیقاً به همین خبر وحشتناک در زمان آرام نشان می‌دهد. از مکان آرام بخش آخور تا کاخ هیروودیس و نقشه نپاک او برای کشتن کودک فاصله زیادی ندارد. به محض که چوپانان، سترشناسان از آخور رفتند، شر با قدرت بزرگ به صحنه آمد. صدای بچه‌ها را از شهر کوچک شنیده می‌شد. طبق حساب تریخ شناسی حدود ۳۰ بچه آن روز قتل شدند. آن داستان نشان می‌دهد که منجی جهان در دنیایی متولد شد که در آن قتل، نفرت و کینه وجود دارد. و از خود می‌پرسیم که آیا این دنیا هنوز هم قابل نجات است؟ مخصوصاً در روز کنونی می‌بینیم که قتل و نفرین هنوز هستند. نه چندان دور از اینجا، عید کریسمس نیز به طرز بی رحمانه ای با یک سوء قصد وحشتناک ویران شد. تقریباً انگار شیطان از وجود کریسمس خیلی عصبانی شده است.

دنیایی که عیسی در آن متولد شد در واقع تحت فرمانروایی شیطان است. دنیایی که عیسی در آن متولد شد، دنیایی است که با پسر خدا دشمنی دارد. این دنیا او را تحمل نخواهد کرد. در نهایت حتی او را بکشد. هیروودیس اولین کسی بود که آن را سعی کرد اما آخرین فردی نبود. هیروودیس کاملاً دیوانه بود. او وحشت داشت که کسی او را از سلطنت خلع کند. از احساس این وحشت حتی اعضای خانواده خود را اعدام کرد و بنابراین کشتن تعدادی از کودکان یهودی در نظر او بی اهمیت است. چرا انسانها قادر به چنین اعمال شیطانی هستند؟ و چگونه با شر سروکار کنیم؟ و شر در واقعاً از کجا سرچشمه گرفت؟ در روزهایی مانند ماگدبورگ یا کودک‌کشی هیروودیس، این سؤالات را از خود می‌پرسیم. ما متوجه می‌شویم که نمی‌توانیم شر را نادیده بگیریم. آن شر به روح نفوذ می‌کند. ما را لمس می‌کند. ما را به چالش می‌کشد. و این توانایی را دارد که ما را فلج کند یا به اندوه فرو ببرد. اما سوال فقط این نیست که چگونه یک فرد می‌تواند چنین کارهای وحشتناکی انجام دهد. سوال این هم است که کجا آن شر به ما مربوط می‌شود؟ زیرا ما نیز بخشی از این دنیایی هستیم که همیشه در آن شر زیادی رخ می‌دهد. همانطور که نمی‌توانیم از گناه ی آدم و حوا فاصله بگیریم، نمی‌توانیم خود را از بسیاری از چیزهای شیطانی در دنیای خود جدا کنیم. و صحنه‌های کودک‌کشی قطعاً هنوز وجود دارند. انفجار بمب بر روی بیمارستان کودکان در اوکراین کودکانی که به دلیل قحطی می‌میرند و در آخر، بسیاری از کودکان متولد نشده که در رحم کشته می‌شوند. ما باید به عنوان حافظان فرمان پنجم به همه این موارد اعتراض کنیم. با این حال، متوجه می‌شویم که نسبت به همه آن اتفاق شر کسب کننده هستیم. اما وقتی آن شر را ندیده بگیریم، انگر زندگی می‌کنیم که در دنیای توهمی هستیم و خودمان را فریب می‌دهیم. آن کار را با این عقیده انجام دهیم که هیچ کدام از شر اصلاً به ما مربوط نمی‌شوند. و با این حال، شر نیز در زندگی ما ظاهر می‌شود و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. مارتین نيمولر، کشیش آلمانی که به دلیل انتقاد از نازیسم مشهور شد، نوشت:

وقتی نازی ها کمونیست ها را زندانی کردند، من سکوت کردم. من کمونیست نبودم

وقتی سوسیال دموکرات ها را زندانی کردند، من سکوت کردم. من سوسیال دموکرات نبودم.

وقتی اتحادیه کارگرا را زندانی کردند ، من سکوت کردم. من یک اتحادیه کارگری نبودم.

وقتی مرا بردند دیگر کسی برای اعتراض نمانده بود.»

سکوت بزرگ در برابر بی عدالتی های فراوان در جهان ما طاقت فرسا است. ناتوانی در برابر شر خیلی ناامید است به ویژه چون شر قطعاً بخشی از ما نیز هست، به طوری که فقط می توانیم با پیامبر اشعیا فریاد بزنیم: «وای بر من! من لب های ناپاک دارم و از مردمی هستم که لب های ناپاک دارند!»

ما در مقابل شر ناتوانیم. اما سؤال نه تنها این است که ما در برابر شر چه کاری می توانیم انجام دهیم، بلکه عمدتاً و مهمتر از آن این سؤال است: خدا در برابر شر چه می کند؟ داستانی کودک کشی هیروودیس این سؤال خیلی جدی به جلو می آورد. چرا خدا این رویداد وحشتناک را اجازه داد؟ خدایی که قلب ها را می شناسد، نقشه وحشتناک هیروودیس را می دانست. به همین دلیل یوسف را هشدار داد. و سوال نگران کننده در داستان این است: "چرا خدا نتوانست دیگران را نیز نجات دهد؟" همین سوال بارها تکرار شده است. هر بار که اتفاق بدی می افتد، باز هم سوال می کنیم: چرا خدا آن را جلوگیری نکرد؟ اگر پسر خدا باید فوراً بعد از تولدش فرار کند، مسئله مأموریت او و مسئله قدرت مطلق خدا زیر سوال است. آیا مأموریت خدا برای آشتی دادن جهان از همان ابتدا شکست خورد زیرا ناجی جهان مجبور به فرار شد؟ تا به امروز، بسیاری از مردم هنوز فکر می کنند که صلیبی که عیسی به ارمغان می آورد باید فوری تر، ملموس تر و مستقیم تر باشد. در ایمان یهودیان، اعتقاد بر این است که مسیح بلافاصله پادشاهی صلح را آغاز خواهد کرد. اما اینطور نیست. عیسی از بدو تولد پنهان بوده است. فرمانروای کل هستی و در عین حال بدون خانه مناسب. «روپاه ها لانه خود را دارند. پرندگان لانه می سازند. اما پسر انسان جایی ندارد که سر خود را بگذارد.» او با هیروودیس مبارزه نمی کرد. و زندگی عیسی همینگونه ادامه داد: شکنجه گرانش تا آخر از او بازجویی کردند. «اگر پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا و خودت را نجات بده.»

هرکسی که از عیسی انتظار دارد که خودش را با قدرت فراوان آشکار کند، عیسی را اشتباه درک کرده است. مطمئناً عیسی می توانست به راحتی هیروودیس را بکشد. او مطمئناً می توانست در هر مرحله دشمن خود را غلبه کند. او مطمئناً می توانست پیشنهاد شیطان را دنبال کند و خودش را از معبد پرتاب کند تا فرشتگان او را از آنجا پایین ببرند. مسلماً فرشتگان آسمان می توانستند از مرگ عیسی بر روی صلیب جلوگیری کنند. اما عیسی این را نمی خواهد. این فقط مبارزه با علامت شر است. اما عیسی بیش از این کار را می خواهد انجام دهد. او نه تنها می خواهد هیروودیس و بسیاری از حاکمان دیگر را شکست دهد، بلکه می خواهد شری را که در پشت همه چیز قرار دارد، شکست دهد. او فقط نمی خواهد عواقب بسیاری از شر را که هنوز در جهان وجود دارد از بین ببرد. او می خواهد شیطان، مرگ و عامل گناه را شکست دهد. و این نیاز به ابزارهای کاملاً متفاوتی دارد. صلیب مورد نیاز است. تجسم عیسی به این معناست که او خود را تحت قدرت شیطان قرار دهد و شرایط دنیای ما را تحمل کند. خداوند به مردم اجازه دهد عمل شر انجام دهند. و این بدی ها حتی پس از گذشت بیش از ۲۰۰۰ سال به پایان نرسیده است. افراد تعجب می کنند که چرا این همه نفرت علیه کلیسا است. فقط می تواند این باشد که کلیسا بدن مسیح باشد. بنابراین می توان انتظار داشت که همانطور که هیروودیس به دنبال کودک عیسی بود، شیطان امروز می خواهد کلیسا را حمله کند. بنابراین کلیسا مکانی خطرناک باقی ماند. اکنون بسیاری از مردم در میان ما زندگی می کنند که دیگر در کشور خود زندگی نمی کنند زیرا به همان مسیحی ایمان دارند. اگر شما یک مسیحی هستید، می توانید انتظار داشته باشید که جهان این را تحمل نکند. گاهی با انتقاد ظریف و گاهی با خشونت بی رحمانه. اگر ما مسیحی باشیم، ویژگی پروردگاران را از نزدیک احساس خواهیم کرد. و این ویژگی از جمله این است که ما در این دنیا پناهنده هستیم. مسیحیان در هر کجا پناهنده هستند و می مانند. کتاب مقدس کتابی است که توسط پناهندگان برای پناهندگان نوشته شده است. ما اینجا جای دائمی نداریم دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم خطرناک و خصمانه است. این بدان معناست که ما در کلیسا نیز خدای پنهان را می پرستیم. خدا که از نشان دادن خود به همگان نیز خودداری می کند. بنابراین هیچ راه حل ساده ای برای مشکلات ما وجود ندارد. همانطور که هیچ راه حل آسانی برای عیسی وجود نداشت، برای ما نیز راه حلی وجود ندارد.

و با این حال خدایی چوپان خوب را نیز می شناسیم که دست راست ما را بگیرد و با عصا خود ما را در جای تاریکی هدایت می کند و در برابر دشمنان سفره می چیند. این قسمت را در داستان عیسی نیز می بینیم. خداوند همیشه دست قوی خود را بر حوادث نگه می داشت. زمانی فرا می رسد که عیسی داوطلبانه خود را تسلیم شر کرد. اما در زمان هیروودیس آن زمان هنوز فرا نرسیده بود. و به همین دلیل است که خداوند اجازه نمی دهد عیسی به دست هیروودیس بیفتد. خدا از یوسف برای این کار استفاده می کند. یوسف ابزار شگفت انگیز خداوند بود. و نماد ایمان و پیروی از مسیح است. ما حتی یک کلمه از او در کتاب مقدس نمی شنویم. او چیزی نمی گوید. اما می بینیم که رفتار او کاملاً خوب بود. وقتی خبر بارداری ماریم را شنید، به فکر ترک کردن او افتاد. سپس فرشته ای بر او ظاهر شد و به او گفت که این کار را نکن و او بدون اعتراض به این دستور عمل کرد. وقتی خدا برای بار دوم در خواب به یوسف ظاهر شد، عیسی باید از خشم هیروودیس نجات می یافت، یوسف نیز بدون اعتراض این کار را کرد.

در داستان یوسف قابل توجه است که خدا آن داستان را اداره کرد. او با یوسف صحبت کرد و یوسف بدون جواب اطاعت کرد. آیا او به داستان ابراهیم فکر کرد؟ آیا داستان ابراهیم او را تسلی کرد؟ و او ایمان داشت که خدا در کنترل است. هیروودیس فکر کرد که مشکلیش را از طریق کودک کشی از بین برده است. اما خدا همچنان ادامه داد. حتی در زمان صلیب کشیدن عیسی آن کار خدا ادامه داشت. پونتئیوس پیلطس و دیگران نیز فکر می کردند که عیسی حذف شده بود. و با این حال او زندگی می کند. حتی امروز. در این روز کریسمس چه وکنش نشان می دهیم؟ چند روز دیگر درخت کریسمس بیرون آورده می شود. و سال جدید سرردهای دیگری را وارد خواهند شد. شاید به یاد آهنگ قدیمی کودکانه بیفتیم که در مورد هدایای شکسته بعد از کریسمس به شکلی خنده دار صحبت می کند. و این دقیقاً همان چیزی نیست که کریسمس است. فرزند عیسی نه تنها می خواهد در زمانهای تاریک تسلی کوچکی ارائه دهد، بلکه می خواهد تسلی دائمی به ما بدهد. حتی زمانی که اوضاع در دنیای ما تاریک به نظر می رسد. به همین دلیل است که او ما را در سال ۲۰۲۵ با ایمان یوسف به جهان می فرستد. ایمانی که به سادگی از آنچه خدا می گوید پیروی می کند. ایمانی که در عشق و اعتماد بنا شده است. اینگونه بود که ما پسر خدا را بشناسیم. و از طریق روح او ما با اتماد فراوان به آینده نگای می کنیم. آمین